بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله

اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد بر ضمیر منیر اولوا الالباب پوشیده

و مخفی نماناد که این عبد عاصی شرمنده بمقتضای عشق و شوقی که داشته

بفضل و عنایت ازلی و تاثیر نظرات برگزیده کان بارگاه لم یزلی یعنی

آل الله که مراد انوار مقدسه اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

باشند ابواب فیوضات آلهیه بر دل این بنده ضعیف گشوده قریب هفت هزار

بیت متجاوز قصاید و مراثی آل الله بر قلم زبان و زبان قلم این آشفته حال

ناتوان آمده بدون سابقه فکری با استیناس بقوانین شعری یا آگاهی از طرز

و آیین سخن سنجی بسمت جریان و صورت بیان می پرفت که بعضی از آنها مشهور

و برخی مستور در پرده اختفا مسطور و خلق را بانتفاع آنها اتفاقی نبود

من جمله علاوه بر قصاید و مراثی سابق در سنه یکهزار و سیصد و یازده

از اخبار واقعه و ادله عقلیه و براهین نقلیه در بادکوبه و اطراف ولایات

در همان سنه معجزات باهرات از جناب خامس آل عبا علیه آلاف التحیة

والثنا و جناب ابو الفضل العباس بعرصه ظهور رسیده معجزات مشتمل

است بر دوازده معجزه باسم مبارک دوازده امام برحق   ده دو معجز

که شده آتشکده   در هزار و سیصد است و یازده   بعد از هر معجزه با پای چشم

گریان و دل بریان گریزی بصحرای کربلا زده قریب هفتصد بیت میشود

و آن رساله شریف مسمی باعجاز الحسینی است از عبارات رفیعه و نکات منیعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد بر ضمیر منیر اولوا الالباب پوشیده
و مخفی نماناد که این عبد عاصی شرمنده بمقتضای عشق و شوقی که داشته
بفضل و عنایت ازلی و تاثیر نظرات برگزیده کان بارگاه لم یزلی یعنی
آل الله که مراد انوار مقدسه اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
باشند ابواب فیوضات آلهیه بر دل این بنده ضعیف گشوده قریب هفت هزار
بیت متجاوز قصاید و مراثی آل الله بر قلم زبان و زبان قلم این آشفته حال

ناتوان آمده بدون سابقه فکری یا استیناس تتبع این شعری یا آگاهی از طرز
و آیین سخن سنجی بسمت جریان و صورت بیان در پذیرفت که بعضی از آنها مشهور
و برخی هنوز در پرده اختفا مستور و خلق را به انتفاع آنها اتفاقی نبود
من جمله علاوه بر قصاید و مراثی سابق در سنه یکهزار و سیصد و یازده
از اخبار واقعه و ادله عقلیه و براهین نقلیه در بادکوبه و اطراف ولایات
در همان سنه معجزات باهرات از جناب خامس آل عبا علیه آلاف التحیه
و الثنا و جناب ابو الفضل العباس بعرصه ظهور رسیده معجزات مشتمل
است بر دوازده معجزه باسم مبارک دوازده امام برحق ده دو معجز
که شده آتشکده در هزار و سیصد است و یازده بعد از هر معجزه باید چشم
گریان و دل بریان گریزی بصحرای کربلا زده قریب هفتصد بیت میشود
و آن رساله شریف مسمی باعجاز الحسینی است از عبارات رفیعه و نکات منیعه

السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

نظمیه اش امراض بطون قلبیه کم شده کان راه خطه را مداواست انشاءالله
اگر خداوند باری تعالی و ائمه طاهرین سلام الله علیهم تفضلی بفرمایند بزیور
زینت طبع برسد حال نظر بکمال این مختصر رساله شریف که مسمی بریاض العشاق ناصری
منبواست عرض شده در بدو السنه پچی ییل خیریت دلیل که عید سعید
عهد دولت جاوید آیت و جلوس ابد مانوس سال تخت پنجاهم سلطنت
باعظمت و حشمت فریدون بخت و زرافزون و اقبال بی زوال بندگان
اعلیحضرت قدر قدرت قاجاری خلدالله ملکه و دولته میباشد چند قصیده علی الحساب
برشته نظم کشیده از نتایج طبع این بنده شرمنده عاصی دعاگوی دولت ابد
مدت است در مثل مشهور ران ملخی بنزد سلیمان بردن است که نتیجه آخر دعوی
در نزد صاحب کار بوده باشد انشاءالله ارباب کمال نظر به بی سوادی این بنده
نفرموده تصحیح بفرمایند چه کند بینوا همین دارد والله و فقنی فی کل خیرات

السلطان ناصرالدین شاه صاحبقران اعظم خلدالله ملکه و دولته

چاکر و مداح آل مصطفی	وعلیه التکلان	بینوا باشد سمی مرتضی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ وَ زِدْ وَ بارِکْ عَلَی النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْعَرَبِیِّ الْهاشِمِیِّ الْقُرَشِیِّ
الْمَکِّیِّ الْمَدَنِیِّ الْاَبْطَحِیِّ التِّهامِیِّ السَّیِّدِ الْبَهِیِّ السِّراجِ الْمُضِیءِ الْکَوْکَبِ الدُّرِّیِّ
صاحِبِ الْغارِ وَ السَّکینَةِ الْمَدْفُونِ بِالْمَدینَةِ الْعَبْدِ الْمُؤَیَّدِ وَ الرَّسُولِ
الْمُسَدَّدِ الْمُصْطَفَی الْاَمْجَدِ الْمَحْمُودِ الْاَحْمَدِ حَبیبِ اِلٰهِ الْعالَمینَ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ
وَ شَفیعِ الْمُذْنِبینَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ وَ رَحْمَةٍ لِلْعالَمینَ اَبِی الْقاسِمِ

در نعت رسول اکرم مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و نبی مکرم پیغمبر رحمت
حضرت خاتم و صادر اول عقل کل رسول الله ابوالقاسم محمد صلوات الله و سلامه علیه

سپاس آنکه بروی زمین و پشت سما	بود بذات و صفت هم نهان و هم پیدا
سما و ارض پر از وی ولی لطیف چنان	که پی نبرد بر او اهل خلق ارض و سما

چنان ز ساغر توحید ورسل بیخود — که در دو کون نبینند جز یگانه خدا

خصوص قاعد یثرب محمد محمود — که کشته است سیه پوش و بحر کش بطحا

بمحضری که نهد پا ز جاه بر سر تخت — یک از رسل ندهد امتیاز سر از پا

بموسی ار نه وخذها و لا تخف زنگ دهد — نبرد گوی ز فرعون از هراس عصا

حیات خضر ز عین الحیات نظرت اوست — چراکه خاک درش به بود ز آب بقا

گر از محیط علوش نمی بخاک رسد — بجای سبزه همی علم روید از غبرا

یک از نوافل او گر بجن و انس دهند — نخست شیطان گردد ز جمله سعدا

جزای هیچ گنه کار نیست غیر از خلد — ثواب یک عملش بخشد ار بروز جزا

ملاذ ظاهر و باطن پیمبر رحمت — که علم اول و آخر از اوست کامروا

محامد رسل اندر بر مفاخر او — چه پشه سایر مرغان بنزد فر هما

عجب مدار که مه شد دو نیم از دستش — بهم برآورد آفاق را بیک ایما

بدانش زد از چنگ موسی عمران — نداشت بهر عدو آیت ید و بیضا

دمش بعیسی مریم نمی شد ار همدم — کجا شد از نفسش زنده غالب موتا

اگر نبود سلیمان بظل حشمت او — گذشته زاهرمن از او گر بخت باد صبا

بر آستانه او تاج خسروان در نیل — بدور مرقد او آفتاب در جوزا

ز حسن خلق و جمالش نمیتوان دم زد — قسم بخلق عظیمش نموده یاد خدا

بغیر او ز رسلی هیچکس سر اغنیت — که پا نهد ز علو در سرای او ادنا

محمد است مرا میم اول نامش — حبیب رب بر از جان من ز سر تا پا

که جای اوست مرا حاکم دیار وجود — چنانکه میم دوم مهر در همه اعضا

مرا چه حد که ثنا خوانش بلی دانم — زباب دور بود زاشیانه عنقا

بزرگوار خدایا بجاه منزلتش
که بینوا بشود خاک پای آن مولا



بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل وسلم وزد وبارك على صاحب الدعوة النبوية والصولة الحيدرية والعصمة الفاطمية والحلم الحسنية والشجاعة الحسينية والعبادة السجادية والمآثر الباقرية والآثار الجعفرية والعلوم الكاظمية والحجج الرضوية والجود التقوية والنقاوة النقوية والهيبة العسكرية والغيبة الإلهية القائم بالحق والداعي إلى الصدق المطلق كلمة الله وأمان الله وحجة الله القائم بأمر الله المقسط لدين الله الغالب بأمر الله والذاب عن حرم الله الإمام السر والعلن دافع الكرب والمحن صاحب الجود والمنن الإمام بالحق أبي القاسم محمد بن الحسن صاحب العصر والزمان وسيد الإنس والجان صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين

ولی حضرت حق صاحب الزمان که بود | غبار مقدم او ضوء دیده اعمی

بوقت وقعه کفار عسکری هیبت / بلی بود نقوی حشمت و جواد سخا

فضائلش رضوی حلم موسوی لیکن / ز صدق صادق و از علم باقرش کالا

ز زهد سید سجاد و در شجاعت و دل / حسین داده بر او ارث از طریق صفا

حسن شمایل و اخلاق و فاطمه عصمت / علی صلاوة و اشباق و مصطفی سیما

در مولود مسعود حضرت مهدی قائم حجة العصر و الزمان علیه السلام دوازده بند مخمس که با اشعار خواجه علیه الرحمه تضمین شده است

باز در بزم طرب ساقی سیمین آمد / از درم جلوه کنان شاهد رنگین آمد

مست و ساغر بکف و دست نگارین آمد / سحرم دولت بیدار ببالین آمد

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

تا ز الطاف حق یافت شود درب مقام / بلکه از عالم بالا تو آید الهام

هین بیا خیز و هماناکه بود خواب حرام / قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام

تا ببینی که نگارت بچه آیین آمد

مژده باد ای تو ای بنده سرای احباب / شهر شعبان شده نیم و سعادت دریاب

ای مؤید شده از لطف الهی بشتاب / شاد زی بنعیم و غم را بنگر نقش بر آب

ایکه از شعر خوشت بوی یاسین آمد

شکر به که ز الطاف خدای یکتا / بوجود آمده آن قبله ارباب صفا

شده بر خلق دو عالم نجدار انسما / مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشا

که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد

حضرت مهدی قائم ولی نیک خصال / بظهور آمده از لطف خدای متعال

نور تاریخ ولادت بود آن نور جمال / نیست در جمله ذرات و در اشیاء مثال

او که دار برابرین ملت و آیین آمد

سر احباب بوجد آمده و عید کنند / از ظهور رخ او فخر بخورشید کنند

جم خدم خسرو دین جشن چه جمشید کنند	ساقیان نغمه سرا گشته و تاکید کنند

که می لعل دوای دل غمگین آمد

بود اگر تحفهٔ احباب گل و لالهٔ تر	نقل و قند و عسل و شهد و ریاحین و شکر
فخر کردند همانا همه با یکدیگر	بفشانند بپای تو محبان همه سر

بنده با شعر تر و دفتر رنگین آمد

مدحش از بهر بشارت بحضور آوردم	خرمنی از گل فکرت بظهور آوردم
موسی آسا خبر از وادی طور آوردم	بنثارش ز جنان لمعهٔ نور آوردم

روشن از نظم خوشم چشم محبین آمد

بخدائی که ورا هست هزار و یک نام	برسولی که محمد بود آنعرش مقام
بعلی کز علوش خیره بماند اوهام	بحرم بیت خدا کعبهٔ اهل اسلام

بنده طوس که سلطان سلاطین آمد

تا گل و لاله ز گلزار بروید بهار	تا که جاری شود از چشمهٔ قدرت انهار
تا بر سبز قبا نید جمیع اشجار	تا گل سرخ کند جلوه ز رنگ رخسار

نظر حضرت حجة بمساکین آمد

دوستانش همه دم باده عشرت در جام	با طرب عیش کنان خوش گذرانند ایام
دشمنانش همه با رنج و غم و درد مدام	روز روشن بر شان تیره ز ظلمت شام

ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

بظهور آمده چون حضرت حجة امروز	عید بگرفته شه ملت امروز
مادحان لب بگشودند بمدحت امروز	صله اش حور و قصور است بجنت امروز

چو مدیح تو آرایش تضمین آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل وسلم وزد وبارک علی السید المطهر والامام



المظفر والشجاع الغضنفر ابي شبر وشبر قاسم طوبى وسقر
الانزع البطين الاشجع المبين الاشرف المكين العالم المبين
الناصر المعين ولي الدين الوالي لولي السيد الرضي الامام
الوصي الحاكم بالنص الجلي المخلص الصفي المدفون بالغري ليث
بني طالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب ومفرق الكتائب والشهاب
الثاقب والهزبر السالب ونقطة دائرة المطالب اسد الله
الغالب غالب كل غالب ومطلوب كل طالب صاحب المفاخر
والمناقب امام المشارق والمغارب الذي حبه فرض على
الحاضر والغائب مولانا ومولى الكونين الامام بالحق
ابي الحسنين امير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوات الله
وسلامه عليه

در مدح سید الموحدین و مطلوب الکاملین امیر المؤمنین در این عید سعید و سال پنجاهم سلطنت بی زوال و روز افزون اعلیحضرت ذو القرنین اعظم اقدس همایونی روحنا فداه

فرخنده بهار آمد ای ساقی سیمبر | برخیز و لبالب کن از باده مرا ساغر
یعنی ز خم وحدت در معرفت داور | زان پیش که پر سازد ساقی اجل ساغر
گل آمد و مل آورد فرخنده و جان پرور | زان مل که زند [illegible] خرمن غم آذر
در مرکز الا زن بر فرق فلک افسر | تا آنکه بگردد چرخ در دایره اکبر

زهره شود از شادی عشرت کن و خنیاگر
آئینه حق بین شود در دیده هر بینا

می آر مرا ای ده ساقی که بهار آمد | نا خورده می از ساغر دل مست خمار آمد
بر چنگ بزن چنگی مطرب که نگار آمد | فرخنده نگار ما مخمور خمار آمد
خاک چمن از لعبت چون صبح بهار آمد | از نفخه فیروز دین گلذار بهار آمد

بر شاخ گل و نسرین آواز هزار آمد | از خار بر آمد گل چشمک زن یار آمد

گل غالیه افشان شد گل آینه دار آمد
کامروز ولی حق گردید بدین دارا

از روز ازل ما را دل باده پرست آمد | مستی الست ما در عالم هست آمد
فرخنده شب آن شب بود کین باده بدست آمد | زین مستی و سرمستی بر کفر شکست آمد
چون زاد مرا مادر این نشئه بدست آمد | از حب علی ما را دل مست الست آمد
گر راه جنان خواهی در عالم هست آمد | با پیر مغان برگو در صومعه مست آمد

هم مذهب و هم ملت زین باده بدست آمد
تا آنکه چه غلمانم در خلد شود ماوا

امروز ز فیروزی آفاق مسور شد | گلذار ز رنگ گل چون لاله احمر شد
خاک چمن از لعبت خوشبو معطر شد | بر دین نبی دارا بن عم پیمبر شد

در مدح علی تا طبع دری شنه پور شد / از هر سخنش گوهر اندر صدف اندر شد

سلطان شریعت را بر نه فلک افسر شد / یکتائی حق ثابت زان شاه فلک فر شد

هم آینهٔ حق بین هم مظهر داور شد / گنجینهٔ اسرار است هم صورت و هم معنا

کشتیم عجب تخمی در دایرهٔ امکان / حب علی و آل است کو را نبود پایان

گر خلد برین خواهی او هست بسی آسان / حب علی و آل است هم جنت و هم رضوان

شاهی که در اوصافش حق آمده مدحت خوان / از اوست بپا مذهب و از اوست قوی ایمان

گشتم خجل از مدحش در نزد سخن سنجان / البته خجل گردد یک قطره بر عمان

خواهی اگر اوصافش و مصحف حق بر خوان / شاهی است فلک رفعت مهریست جهان آرا

نه دایرهٔ گردون یک نقطه ز ایوانش / این هفت فلک چون گو اندر خم چوگانش

هم مغرب و هم مشرق در حیطهٔ فرمانش / صد خسرو و صد الیاس طفلی ز دبستانش

خورشید و مه تابان شمعی ز شبستانش / شاهان فلک خرگاه یکسر همه دربانش

دیهیم سر کسرا پامال غلامانش / دربارگهش چاکر صد قیصر و خاقانش

فی الکل همه جودات مداح و ثناخوانش / هم عارف و هم عامی هم جاهل و هم دانا

در مدحت اوصافش رخش سخنم لنگ است / با آنکه فضای هر در ناطقه‌ام تنگ است

اینجا جرسم مسدود انجم در فرهنگ است / اوهام بود شیشه این مرحله خود سنگ است

این گلشن بی سرو عنانی جلوه بیار نگ است / شاهی که سر عرشش پایهٔ اورنگ است

ممدوح خدا باشد از مدح منش ننگ است / هر چند که لوح دل زین عجز پر از زنگ است

لیکن ز نمش صیقل حالیکه با این رنگ است / از مدح ولی الله یعنی علی اعلا

شاهی که ز مولودش بس رتبه حرم دارد — گر در قدمش ترجیح بر باغ ارم دارد

بر کتف رسول الله در کعبه قدم دارد — در جنب وجودش دهر خود حکم عدم دارد

البته حدوث وی نسبت به قدم دارد — در عرش برین کاخش خرگاه و علم دارد

اندیشه بر این دعوی از عقل حکم دارد — گنجایش مدح او کی نطق بکم دارد

شاید قدمش مقبول از بسکه کرم دارد

زیرا که شود قطره ملحق همه بر دریا

فرخنده حدیثی را از گفته پیغمبر — چون رشته بدر آرم در منقبت حیدر

فرمود اگر اشجار گردند قلم یکسر — در جای مداد آید دریا همه سرتاسر

هر هفت سما و ارض گردند یکی دفتر — باشند ز جن و انس کتاب و محاسب گر

از فضل علی عشری ناید بحساب اندر — مانند همه عاجز هم واله و هم مضطر

جز آنکه مدیحش را اوصاف دهد داور — ور نه نشود هرگز ممدوح بکس عنقا

ای سر کنوز غیب بر فطرت تو مشهود

وی عالم و هم آدم از طلعت تو مسعود

وز نعل سم رخشت پنهان زره داود — بر قبضه شمشیرت پیدا اثر محمود

بر وصف تو مدحت خوان در دایره موجود — هم عالم و هم آدم هم عابد و هم معبود

خسران ز کفت معدوم موجود بدر زرت جود — فردوس که از یزدان خلق تو بود موعود

از روی تو مفتوح است ای مقصد و هم مقصود

ای لعل لبت کوثر روی سرو قدت طوبی

از تیغ کجت شد راست در راه خدا اسلام — وز طاق حرم افتاد از هیبت تو اصنام

چون نعره تو افتد در معرکه بر اجسام — روباه صفت لرزد در سینه دل ضرغام

شاهان فلک خرگاه در بارگهت خدام — بنمود لیالی را نور حرمت ایام

گردد چه بروز رزم پیدا کف صمصام — چون چوب فرو خشکد در بام فلک بهرام

شاها چه نمایم وصف مبهوت تواند اوهام
پس ما بمدیح تو بادا دگر کیست

تو یوسف و مدح ما کوتاه کلاف آمد / در وصف یم قلزم کی قطره کفاف آمد
این نکته در این معنی البته خلاف آمد / ای آنکه حریم تو بر کعبه مطاف آمد
هم عرش بفرش تو بر عزم طواف آمد / چون توسن کین تو در روز مصاف آمد
سیمرغ ز فرط بیم در قله قاف آمد / هر گرد که برزد رست در مرکز لاف آمد

شمشیر تواش ز فرق تا حقه ناف آمد
چونان که شد از خونش چون بحر صف هیجا

حالی که ز فر شاه آفاق گلستانست / عالم همه سرتاسر چون روضه رضوانست
فردوس جان و دل مدحت گهر ارانست / شاهی که کف پایش تاج سر خاقانست
از مقدم فیروز او رنگ سلیمانست / روشن ز رخش بلاد و نور مهر و مه تابانست

خاک در درگاهش خود چشمه حیوانست / گرگ از مدد عدلش بر گله چه چوپانست

خرگاه جلال او برتر ز سر کیوانست
کی دیده چنین سلطان در دهر جهان آرا

او ناصر دین باشد ز یاری سبحانی / در نام خوشش پاینده آب و از سلیمانی
از نور رخش روز است انجم شب ظلمانی / عالم همه روشن باد زین طلعت نورانی
از هیکل او زیباست اورنگ سلیمانی / خورشید بدرگاهش در کسوت دربانی
بخشید چه نان و گوشت از مالی دیوانی / اقبال از او ثابت با ادبار ز وی فانی

البته چنین شاهی بر خیر بود بانی
تا آنکه نماید حق بر سلطنتش دارا

شاهی که ز انصافش گیتی همه گلزار است / در عاطفتش آفاق جان پرور و دلدار است
هرچند که مداحش در چشم جهان خار است / لیکن گل باغ خلد بر فضل خریدار است

چون مادح سلطانم این نازش از او راست / زین راه مرا قصد فخر بر زمرهٔ تجار است

هرچند که کار من اندر هم و دشوار است / لیکن ز عطای شاه هر خیر مهیا است

جز مدح و ثنای او اشعار مرا عار است / بر خیل سخن دانان نازم که بود برجا

در عهد دولت ابد مدت سلطان السلاطین شاهنشاه اسلامیان پناه خسرو صاحبقران جمجاه السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته ارواحنا فداه

سحر که خسرو خاور برآمد از کهسار / نشست بر سر تخت فلک به عز و وقار

شکوفه آمد و آورد نامه در بستان / چه خوانده بود در او شرح داستان بهار

شراب مژده چنانم نمود مست که شد / ز بحر فکرت من در فشان هوا ز نثار

برقص آمدم و جام باده ام در دست / چنانکه مطلع دیگر رسید از دلدار

ز جای خیز الا ای نگار لاله عذار / رسید عید مرا کوزه کوزه باده بیار

نگار من چو نمود استماع این کلمات / بوجد آمد و گشت از کلام گوهربار

بگفت هان که علی گشت جانشین نبی / بخواه خم می آیندم تو را بگو چه کار

ولی اگر خم گردون شود پر از می ناب / دهم تو نوش شود هوش تو بدل بجا آر

چرا که شاه ولایت نشست بر سر تخت / بجای ختم رسولان محمد مختار

بلا چه فصل بهار و رسید موکب عید / زمین زمرد سبز است و باغ نقش و نگار

چمن چو لالهٔ خضرا مزین از نسرین / دمن چو سینهٔ سینا ملون از گلنار

برفت فصل دی آمد بهار فروردین / حمل رسید و مقابل شدند لیل و نهار

نشست و هم بنشست و بدست در نوروز / سر صراحی و گیسوی چنگ و بازوی تار

دریده هم بدرید و ببرد صوت او / صدای ساز و دف و نای و نی و خمار

رسید وقت که تا هر دو دوست خویش هم / یکی بساغر باده یکی بگردن یار

ز باده هست مرا قصد باده توحید / نه رند باده پرستم نه ترک باده گسار

شوم چو مست می از بادهٔ خم وحدت
جهان جهان کنم از مدح حیدر کرار

شود ز مدح و ثنا قلب دوستان روشن
برآورم ز همه دشمنان ز غصه دمار

سحاب رحمت و کان کرم شه مردان
بهشت فیض طراوت بهار خلد آثار

شه دو کون که اندر وجود داور دان
سرشته است صفای بهشت و بوی بهار

بود چو شیر حق و میر حق خلیفهٔ حق
همی بجود و فتوت چو ابر گوهر بار

کشد چو دست ز بردستش از میان شمشیر
ز صولتش کند از بیشه شیر شرزه فرار

بروز رزم پی دشمن از جگر هر دم
حدیث نصر من الله برآید از انصار

بخاک پای حریمش فتاده آدم و نوح
که قنبر در او را بود ز قیصر عار

نشسته بر شه لولاک در جبین روزی
بجای ابن عم خویش احمد مختار

علی است مظهر ذات و صفات سبحانی
که هست حجهٔ خلق جهان بخرد و کبار

علی خدای نباشد ولی بذات خدای
هر آن صفت که خدا راست او بود آثار

شهی که داد بدستش کریم غیب شهود
زمام کون و مکان و کلید جنت و نار

بمدحت اسدالله جن و انس و ملک
بجز حق همگی الکن‌اند و عاجز و زار

بکتف احمد مختار چون نظر سازی
رسیده پای علی ختم کن دگر گفتار

تو یا علی نظری سوی بینوا افکن
که غیر مدح تواش در جهان نباشد کار

در مدح و ثنای شاهنشاه اسلامیان پادشاه خسرو صاحبقران فریدون فطرت نوشیروان معدلت فخر السلاطین الخاقان بن الخاقان ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان القاجار ناصر الدین شاه ذوالقرنین اعظم خلد الله ملکه و دولته و روحنا فداه

ز بعد نعت علی آن شه فلک دربان
مراست مطلع دیگر چو مطلع الانوار

بمدح شاه جهاندار خسرو قاجار
پناه ناصر دین پادشاه عدل مدار

شهی که قبهٔ خرگاه او گذشته ز ماه
بقلب ماهی دریا زند به نیزه شرار



شهنشهی که جم و کیقباد دربانش — گرفته باج و خراج از تمام کشورها

رجال دولت شه هر یکی چه کسری و جم — که حاجبان در شه را بود ز شاهان عار

ز کلک و دانش و بینش شه است بی تمثال — سپهر رفعت شاهی است هم چو کوه وقار

به پیش دانش شه ابله اند اولوا الالباب — به نزد بینش شه اعمی اند اولوا الابصار

ز عدل گستری شه گرگ و میش هم دوشند — سگ در شه بکند شیر را بجمله شکار

بود چو ناصر دین گشته است ذوالقرنین — نگاه دار شهنشاه حیدر کرار

جلوس سلطنت تخت شاه شد پنجاه — فتاده بر تن بدخواه شه ز غصه شرار

دوام دولت سلطان رسد بیکصد و بیست — بحق خمسه اطهار و یمن هشت و چهار

شها توئی بسخاوت چو ابر بارنده — بغیر جود و سخا در جهان نداری کار

کف تو هست چو غربال و سیم و زر چون آب — دل تو هست چو دریای بحر کان مطار

خصوص آنکه دو چیز از تو تازه در عالم — ظهور یافت که شد کهنه چیزها یکبار

اول حکایت نان را که جان ازو قوت — دوم ز گوشت که روحست در صفا بکار
ازین دو کار درین قرن و عید مسعودت — شهنشهی تو بعالم زیاری دادار
دعای خلق خیانت شود مزید بعمر — که عمر خضر شود ناپدید در کفار
شها رعیت ایران تمام خورد و بزرگ — بشکر نعمت تو ناطقند لیل و نهار
چنان گرفته جهان صیت نیکنامی تو — که تا بروز قیامت بجاست این آثار
خدا ز کار تو خوشنود و خلق عالم شاد — سزای خیر تو در دست احمد مختار
همیشه تا که بود گردش مه و خورشید — هماره تا که بود اختلاف لیل و نهار
شود جلالت هر روز شه فزون ز امروز — شود سعادت هر سال شه فزون از پار

بود مبارک و فرخنده عید مسعودت
بحق سید کونین آن شه ابرار

عریضه و شرح حال اقل خلیفه بی اسم و رسم ناظم بینوا بخاکپای اعلیحضرت

همایونی ارواحنا و ارواح العالمین فداه

ولیک حیف ز غم بینوا دعاگو زار — که سر ز تن نکند فرق دست از دستار
کنون بپای فضولی بخاکپای شه است — برس بعرض دعاگو ز لطف گوش بدار
بدی ز کسب و تجارت زیاده از زر و مال — خدا برای چو من تاجری تو صبر بیار
تمام هم سر و هم کار بیکس و مسکین — همه شریف و عزیزند و جان نثار تو خوار
ببرده جمله زر و مال چاکرت مردم — ز چار سمت شده کار ما دحت دشوار
ز دست مردم بی باک و مال مردم خوار — جفا و صدمه من باشدی هزار هزار
ز صبح از غم و غصه بخانه خوابیده — که با چپاق اگر در عشا شوم بیدار
تهی شده است ز دست و ز کیسه ام چو زر — مرا ز خانه هستی داده غمه گر که فرار
ز جمله طرفه تر است هر شبی نیم روز — ز شرح محنت خود خوانده ام چو بوستار
برای بی زری این روز موکب عید — بلب رسیده مرا جان ز خویشتن بیزار

رسیده عید و اطفال جملگی عورند … گرفته دامن من جمله از یمین و یسار

نه اینکه چاکر درگاه هست بیکار … ز التفات شهم قابلیت از همه کار

ز شاعری نبود خواهش و طمع از کس … نکرده‌ام بخدا کسب و زر ز اشعار

حدیث من قنع از شاعری است اندر گوشم … ز طبع من طمع شاعری است استغفار

برس بداد من ای پادشاه دوران بهین … تو دست مرحمت از لطف بر سرم بگذار

خلاصه هست ز تفصیل اول و آخر … برای چاکر دولت شود ز لطف دو کار

اول بده ز کرم دستخط با مامور … که آورد ز بده کارهای بنده دمار

مشیر دوله وزیر عدالت اعظم … ز حال چاکر تاجر چه دارد استحضار

نمای حکم که اجرا نماید احکامت … برای چاکر زارت نماند صبر و قرار

دگر وجود تو موجود گشته چون از جود … بود امید بجودم ز خسرو قاجار

چه بینوا بنوائی رسد ز همت شاه … دعای گوست عیالات من ز خورد و کبار

گر از لطف شهنشه به بینوای حزین … قبول و قابل درگاه شه شود اشعار

در مدح حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم عظمت و حشمت دستگاه ثانی آصف سلیمان شخص اول دولت علیه ایران وزیر مفخم آقای آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم دولت ایران مدظله العالی

آنکه در تکریم با منعم و مفلس یکسر است … آنکه در میزان جودش سنگ و گوهر همسر است

در کف بیمار می‌بینم عصا و این عجب … چشم آن بیمار در دستش ز مژگان خنجر است

بر عذارش زلف چون مار سیه اندر بهشت … بر لبانش خال چون فلفل در آتش اندر است

خال مشکینش به لب گوئی در آتش سپند … لعل شیرینش برخ یا خود بخت کوثر است

غیر آن خال سیه طرف آن روی چه … کی شنیدستی که هندو قبایش ششتر است

چار چیز از چار پیغمبر بود در حسن او … آنکه شاه انجمش در حسن کمتر چاکر است

درع داود و دست موسی مهر سلیمان آب لب … خنده آب خضر و رخ آئینهٔ اسکندر است

گر سخن بودی هنر اکنون بپیش حق‌جویان — آن هنر عیب و سخاوت نیز عیب دیگر است

هم سخا مرغیست با سیمرغ در یک آشیان — هم وفا جنسی که با اکسیر از یک گوهر است

مرهم از عنبر نهند زخم دل هر خسته را — چون بکاغذ نورش و آن در دهان خامه مشکین عنبر است

همچو رنگ از گل صفا از روی خوبش روشن است — همچو بو در گل سخا در طبع و ذاتش مضمر است

پیشکش تا روز محشر آرد برای آن جناب — آسمان را ماه نو در کف بشکل ساغر است

رای او حفظ رسوم معدلت را جاید است — کلک او پاس کنوز مملکت را اژدر است

هیچ دانی که بود آن خواجه کان مکرمت — سرور آصف امین خسرو جان‌پرور است

صدر اعظم فخر عالم آن اتابک دستگاه — کز جلالش پشت گردون بکاخش اندر است

چون خدا گردش امین او شد امین سلطنت — چون امین سلطنت شد هم امین کشور است

فتنه را از بیم او در کشور شه راه نیست — چونکه نظمش سخت و محکم چون سد اسکندر است

خاصه اندر قرن شه کاندر بهای نان و گوشت — داد نظمی را که چون خوشنود با عنبر است

بیشتر از صد هزار آمد وزیر اندر جهان — کز شیوع نامشان آفاق زیب دفتر است

لیک جمله لفظ بودند و یکی معنی بود — صدر اعظم کز بنای خیر بر چرخش سر است

در هزار و سیصد و با سیزده اکام بخش — که جهان شادان ز قرن خسرو نیک اختر است

مالیات از نان و هم از گوشت بخشید از کرم — چون عمل محض خدا وند است خیرش اندر است

من که قاآنی نسازم شعر و مضمون انتخاب — این بود لفظ مرا این لفظ غلطان گوهر است

صدر اعظم آفتاب و این امین الملک ماه — آسمان این دو نیر خسرو دین پرور است

ناصرالدین شاه غازی پادشاه بحر و بر — خسروی کز نه فلک چون گوی بچوگان اندر است

خسرو صاحبقران و این وزیر و این امین — این دو نیر شاه را چون کیمیای احمر است

جان نثار خاص مخصوص و وزیر بی‌قرین — آن امین خلوت شاهنشه با افسر است

آنکه در تکریم خلقش منعم و مفلس یکیست — چون سخن گوید لبش شیرین‌تر از نی شکر است

این وزیر و این امینانی که کردم خاطرنشان — هر سه را دانیم که با هم جان و روح و جوهر است

ای قوام پایه‌ات بالاتر از عرش برین / بلکه فرش راه تو از نه فلک بالاتر است
من ندارم آن زبان تا مدح تو سازم بیان / خود دعاگوی توام شاید خدای داور است
بینوا تو زر مخواه از خواجه گر ز فرط کرم / رشک سیمینش وان دایم بوی چون زر است
کار من با اینکه صبح و شام در عشق علی / مدح آل مصطفی و خاندان حیدر است
در مناقب تحفها آراستم از نظم و نثر / زانکه اندر رشته کلکم هزاران گوهر است
خلق را اکراه و انکار است در نقد جود / نظم اگر صحف سماوی ناظم ار پیغمبر است
بینوا چشم امید خیر تو از کس مدار / ور بود منظور ذات خواجه نیک اختر است
تا فلک در گردش است و مهر نور و ضیا / تا سپهر از ماه و اختر پر ز زیب و زیور است
دوستانت را مدام کام شیرین چون عسل / نی غلط گفتم که شهد مهر تو شیرین‌تر است
دشمنانت را گلو از غصه الموت و اجل / باد تلخ و تلخ کز زهر حنظلی افزون‌تر است
این ثنا و مدح را هامون نمیگنجد بوصف / پس همین بس آنکه لطف حق بفرق افسر است



میوارا بانوا فراز الطاف کرم
چون کف تو مظهر فیض خدای اکبر است

بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اشرف آقای آقای میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه ایران مد ظله العالی قطعه تاریخ بخشیدن مالیات نان و گوشت بعدد انوار چهارده معصوم پاک علیهم السلام بتاریخ ۲۳ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۱۳

از کیومرث تا شه قاجار — تا بناصرالدین شه نکو بنیاد
خسروان آمدند پی در پی — همچو کاووس شاه و نسل قباد
نوذر تاجدار و کیخسرو — از کیان فرد فرد در افراد
وزرا هم ز حد و وصف افزون — همه گشتند خیرخواه بلاد
لیک شاهی چه ناصرالدین شاه — هم وزیری چه صدر اعظم راد
دور کیهان ندیده خواهد — چرخ گردون نمی شمارد یاد

صدر اعظم بخیر کاری کرد — که جهان بد خراب و شد آباد
نیک نامی از اوست در عالم — دیگران را بگو سلامت باد
صد فزون است دولت قاجار — فرخ و خرم و مبارک و شاد
نظم قضا بجانانه را الحق — داد و تا حشر نام نیک نهاد
چونکه دیوان لحم و نان برداشت — گرد کارش بخیر داد امداد
تا که معلوم گردد اندر دهر — کو است نیکو سرشت و پاک نژاد
بینوا گفت بهر تاریخش — در سخن داد چاکری را داد

سیصد و سیزده ز بعد هزار
صدر اعظم چنین بنا بنهاد

چون اقل خلیفه ماوح بی اسم و رسم دست از همه جا شسته و دل بکرم همای
بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ظل الله فی الارضین شاهنشاهی

ذو القرنین اعظم خلدالله ملکه و دولته و بندگان حضرت مستطاب صدارت
عظمی روحنا فداه بسته و از قیود دنیوی وارسته است مدایح
نگاری ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین محض ازدیاد عمر و دولت
همایونی و حضرت عالی اشعار خود ساخته اگرچه در سرای حاجب الدوله حجره
بی متاعی دارم در کنج قناعت که سرمایهٔ فراغت است خزیده و طمع
از زید و عمرو بریده آنچه دارم تمام مطالبات در نزد مردم است که
نمیدهند از آنجائیکه بحر جود و کرم حضرت مستطاب عالی نامزد حال عامهٔ
ناس است چاکر را بهیجان آورده بعرض این مختصر عریضه و قصیده جسارت
ورزید چکند بینوا همین دارد امیدست که بهدف قبول و حیطهٔ اجابت درآید امر
مبارک حضرت عالیست چاکر دولت ابد مدت قاهره حاج مرتضی قلی تاجر طهرانی ساکن سرای

چاکر و مداح آل مصطفی — حاجب الدوله — بینوا باشد سمی مرتضی



چاکر و مداح آل مصطفی — بینوا باشد سمی مرتضی

٢٥٠